

فرا تحلیل پژوهش‌های مرتبط با فرهنگ سیاسی ایران: از مشروطه تا انقلاب اسلامی

تاریخ دریافت: ۹۸/۰۹/۲۳

تاریخ پذیرش: ۹۸/۱۲/۰۶

محمدعلی فاطمی‌نیا*

چکیده

این مقاله با بررسی پژوهش‌هایی که در صد سال اخیر در ارتباط با فرهنگ سیاسی در ایران انجام شده، تلاش می‌کند ضمن ارائه تصویری از نگرش‌های موجود، به ارزیابی و نقد آنها نیز بپردازد. یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد که اکثر این پژوهش‌ها بر اساس نگاه پوزیتیویستی و در چارچوب نظریه آلموند و وربا انجام شده است. از نظر روش‌شناسی نیز اغلب آنها مبتنی بر پیمایش یا روش اسنادی- تاریخی هستند. پژوهش‌های مرتبط با فرهنگ سیاسی در ایران در این دوره زمانی نشان می‌دهند که فرهنگ سیاسی ایرانیان طی صد سال گذشته از پایداری نسبی برخوردار بوده؛ به فرهنگ سیاسی در معنای منش ملی نگریسته شده؛ فرهنگ سیاسی مانعی بر سر راه توسعه سیاسی دیده شده؛ و البته این پژوهش‌ها از نوعی برساخت‌گرایی مستشرقانه نیز رنج می‌برند.

واژگان کلیدی: فرهنگ سیاسی، فرا تحلیل، رفتارگرایی، پسا رفتارگرایی، منش ملی.

fateminia.s@ut.ac.ir

* دانشجوی دکتری گروه جامعه‌شناسی دانشگاه تهران

فصلنامه مطالعات راهبردی ● سال بیست و دوم ● شماره چهارم ● زمستان ۱۳۹۸ ● شماره مسلسل ۸۶

مقدمه

فرهنگ سیاسی همواره موضوع مهمی برای دانشمندان علوم سیاسی و اجتماعی بوده است. آنها در پی شناخت این مسئله بوده‌اند که ارزش‌ها، نگرش‌ها و رفتار سیاسی مردم در قبال مسائل و موضوعات سیاسی چه بوده و چه اثری بر نظام سیاسی و اجتماعی دارد. بعد از دهه ۱۹۶۰ مطالعه روشمند فرهنگ سیاسی در کانون توجه محققان قرار گرفت. در این زمینه، آلموند و وربا با پژوهشی که درباره «فرهنگ مدنی» در کشورهای مختلف انجام دادند، فصل تازه‌ای در تحقیقات فرهنگ سیاسی باز کردند. نظریات مختلفی شکل گرفت و هر کدام از سوی رقبا مورد انتقاد واقع شد. در نگاهی کلی، امروزه فرهنگ سیاسی هم برای دانشمندان و هم برای سیاست‌گذاران و برنامه‌ریزان اهمیت دارد؛ به طوری که مراکز زیادی در سطح جهان وجود دارد که به رصد فرهنگ سیاسی کشورها و جوامع می‌پردازند. در ایران نیز فرهنگ سیاسی قابل توجه اندیشمندان بوده و در مطالعات و پژوهش‌های خود به آن مبادرت ورزیده‌اند.

مفهوم فرهنگ سیاسی هرچند نوپدید است، اما محققین بر اساس آن به بررسی تاریخ ایران هم در گذشته‌های دور و هم در تاریخ معاصر و به‌ویژه از مشروطه بعد پرداخته‌اند. در بین پژوهشگران دو نگاه کلی به فرهنگ سیاسی ایران وجود دارد؛ برخی آن را محصول ساختاری استبدادی نهاد پادشاهی و جغرافیای سیاسی چند هزار ساله ایران می‌دانند و در مقابل، عده‌ای آن را عامل و موجد شکل‌گیری استبداد قلمداد کرده‌اند. این دو نگاه، بازتاب‌دهنده جریان اصلی و متعارف پژوهش‌های این حوزه است که بسیاری از معضلات به‌ویژه توسعه‌نیافتگی ایران را به فرهنگ سیاسی آن نسبت داده‌اند. در ورای رویکردهای متفاوت، این مقاله در نظر دارد پس از بررسی و مرور نظریات مختلف، به کمک مهم‌ترین پژوهش‌های تولیدشده در موضوع فرهنگ سیاسی ایران، سیمای صدساله اخیر دیدگاه‌ها درباره فرهنگ سیاسی در ایران را ترسیم کند.

سوالاتی که این مقاله در راستای این هدف، به دنبال پاسخ‌گویی به آنهاست، عبارتند از اینکه آیا فرهنگ سیاسی ایران طی قرن اخیر دچار تغییر شده است؟ نگاه و پیش‌فرض محققان به فرهنگ سیاسی ایران در طول صد سال گذشته چگونه است؟ و چه نقدی بر چارچوب‌های

نظری، روش‌شناختی و یافته‌های آنها وارد است؟ در نهایت اینکه چه پیشنهادهایی برای بهبود مطالعات و پژوهش‌های فرهنگ سیاسی ایران می‌توان ارائه کرد؟

الف. مطالعات فرهنگ سیاسی در ایران

فرهنگ سیاسی با آن ویژگی‌هایی که اکنون همه می‌شناسند، نتیجه پژوهش‌هایی است که در مورد منش ملی صورت گرفته و پیش از این در آثار مونتسکیو به‌کار رفته است (چلیکوت، ۱۳۷۸: ۳۴۵). از نظر جغرافیایی، اغلب مطالعات فرهنگ سیاسی در آمریکا به انجام رسیده و خود منشأ بسیاری از مطالعات دیگر بوده است (بیکر، ۲۰۰۷). فرهنگ سیاسی علاوه بر نگرش، بر رفتار سیاسی افراد تأکید دارد. به طور کلی، نظریه‌های مربوط به رفتار سیاسی، رفتار و منش افراد را تابع دو اصل نظری می‌دانند؛ یکی، اصالت عقلانیت یا همان نظریه انتخاب عقلانی و دیگری، اصالت فرهنگ یا همان نظریه فرهنگ سیاسی است (لیتل، ۱۳۷۳: ۶۳). نظریه انتخاب عقلانی، رفتار سیاسی را تابعی از سود و زیان محاسبه‌پذیر کنش‌گر می‌داند، در حالی که بر اساس نظریه فرهنگ سیاسی، رفتار سیاسی تابع شرایط محیطی و اجتماعی- فرهنگی است و افراد تنها بر اساس منافع و مضار خود رفتار نمی‌کنند (اینگلهارت، ۱۹۸۸: ۱۲۹). همچنان که نظریه انتخاب عقلانی در معرض نوعی تقلیل‌گرایی است، نظریه فرهنگ سیاسی نیز دارای نوعی تقلیل‌گرایی کل‌گرایانه (محیطی) است.

به هر حال، پیدایش مفهوم فرهنگ سیاسی در ادبیات علوم سیاسی و اجتماعی، مرهون پژوهش‌های رفتارگرایانه برخی از پژوهشگران از جمله گابریل آلموند، سیدنی وربا و همکاران آنهاست؛ پژوهش‌هایی که هدفشان، گشودن سطح جدیدی از تحلیل در مطالعه رفتار سیاسی انسان در مناسبات سیاسی و اجتماعی از طریق توجه به نگرش‌ها، باورها و معتقدات سیاسی او و تأثیرات آن در رفتار سیاسی است. آنها در مورد فرهنگ سیاسی و رابطه آن با رفتار سیاسی می‌گویند: «فرهنگ سیاسی، توزیع خاصی از ایستارها، ارزش‌ها، احساسات، اطلاعات و مهارت‌های سیاسی است. همان‌گونه که ایستارهای افراد بر اعمال آنان تأثیر می‌گذارد، فرهنگ سیاسی یک ملت نیز بر رفتار شهروندان و رهبران آن در سراسر نظام سیاسی تأثیر می‌گذارد» (۱۹۷۲: ۲۲). پروژه «فرهنگ مدنی» که آلموند و وربا از سال ۱۹۶۳ آغاز کردند، پروژه‌ای

جدید و ابتکاری در علوم اجتماعی محسوب می‌شود. به عبارت دیگر، برای اولین بار بود که به‌طور منظم و علمی، متغیرهایی برای سنجش مشارکت شهروندی در پنج کشور دنیا جمع‌آوری می‌شد.

این متغیرها که بر پایه پیمایش‌های مقایسه‌ای فراهم شده بود، کیفیاتی را می‌سنجیدند که به ارزیابی میزان مشارکت سیاسی شهروندان در ایالات متحد، مکزیک، بریتانیای، آلمان و ایتالیا مربوط می‌شد. هدف آلموند و وربا از انجام این تحقیق، دستیابی به نظریه‌ای جامع در رابطه با فرهنگ مدنی بود؛ نوعی فرهنگ سیاسی که توان تبیین دخالت یا کناره‌گیری شهروندان در امور سیاسی را داشته باشد. از نظر آنها، فرهنگ سیاسی به معنای «نگرش به سیاست» تعریف می‌شود (آلموند و وربا، ۱۹۶۳). بنا به نظر آلموند و وربا، فرهنگ سیاسی از تلاقی سه حوزه فکری جدا از هم به‌وجود آمده است: روانشناسی اجتماعی و انسان‌شناسی مردمی به‌ویژه اثر فروید و ابتکارهای انسان‌شناسانی چون مالینوفسکی و بندیکت؛ جامعه‌شناسی اروپایی که وبر، پاره‌تو و دورکهایم چهره‌های شاخص آن هستند. وبر با این ادعا که مذهب و ارزش‌ها تأثیر حیاتی بر فعالیت‌های اقتصادی و ساختار سیاسی دارند، با مارکس به مجادله پرداخت. همچنین، تالکوت پارسونز بعداً بسیاری از اندیشه‌های این نویسندگان به‌ویژه نظریات آنان در مورد نقش‌ها، هنجارها و ارزش‌های اجتماعی را در ایالات متحده بسط داد؛ و تحقیقات پیمایشی و رشد تکنیک‌های پیچیده‌تر نمونه‌گیری، مصاحبه‌ها و تحلیل داده‌ها. این‌گونه تحقیقات، دانشجویان و پژوهشگران را قادر کرد که به ورای گزاره‌های حدسی و برداشت‌گرایانه درباره فرهنگ راه یابند و به‌جای تکیه بر آن‌ها به جمع‌آوری داده‌های درست درباره جهت‌گیری‌های روانی فرهنگی ملت‌ها و گروه‌ها نسبت به سیاست بپردازند (آلموند و وربا، ۱۹۹۰: ۲۰-۱۵).

در بین نظریه‌پردازان، فرهنگ سیاسی از چند منظر دیگر مورد توجه قرار گرفته است. از نقطه‌نظر شهروندی و نقش آنها در فرایند سیاست‌گذاری، لوسین پای فرهنگ سیاسی را به دو نوع فرهنگ سیاسی توده مردم و فرهنگ سیاسی نخبگان تقسیم کرده است (پای و دیگران، ۱۳۸۰: ۱۶۱). او معتقد است که چندپارگی فرهنگ سیاسی توده مردم امری طبیعی است و این موضع بیان‌گر بحران هویت و مشروعیت نیست. از نظر او، در جوامع پیشرفته، به فرهنگ

سیاسی توده توجه می‌شود؛ زیرا برای حفظ سطح توسعه‌یافتگی اهمیت دارد، در حالی که در جوامع توسعه‌نیافته، فرهنگ سیاسی متوجه نخبگان می‌شود؛ زیرا برای شروع توسعه اهمیت بسیار دارد (پای، ۱۳۷۰: ۴۶-۴۵). از منظر دیگری، برخی معتقد به جغرافیایی‌شدن فرهنگ سیاسی هستند. روزن‌بام می‌گوید پیداکردن فرهنگ سیاسی یکپارچه ناممکن است. به همین دلیل، از فرهنگ سیاسی مدنی، غیردولتی، ایدئولوژیک، همگن و چندپاره نام برده است (عالم، ۱۳۷۳: ۱۱۷-۱۱۵). ویلیام ریسینگر در مطالعه‌ای با عنوان «رنسانس فرهنگ سیاسی» ادعا کرد که تحقیقات آینده در مورد فرهنگ سیاسی باید بیشتر توجه خود را بر تبیین خرده‌فرهنگ‌های ناشی از گروه‌های مختلف درون جوامع متمرکز کنند. به باور او، نوع فرهنگ سیاسی شهروندان در جوامع چندقومی و چندفرهنگی از هویت قومی و فرهنگی شهروندان بسیار اثرپذیر است.

برایان سیلور و کاتلین داوولی تأکید خاصی بر مقوله قومیت دارند. سیلور و داوولی تز اهمیت قومیت در تنوع ارزش‌های سیاسی را در مباحث سیاسی و به‌ویژه پذیرش یا رد ارزش‌های سیاسی دموکراتیک مطرح کرده‌اند (احمدی، ۱۳۸۹: ۲۳۷). آیلسا هندرسون^۱ بر اهمیت مرزهای ایالتی و قومیتی برای فرهنگ سیاسی تأکید کرده است. او با رد مقایسه‌ها میان فرهنگ سیاسی کشورها (فرهنگ سیاسی آمریکا در تقابل با کانادا) تأکید کرد که بر مبنای گونه‌های فرهنگ سیاسی و نوع وابستگی قومی ایالتی در کانادا می‌توان حداقل نُه گونه فرهنگی را از هم تفکیک کرد (احمدی، ۱۳۸۹: ۲۳۸). الزار^۲ معتقد است که فرهنگ سیاسی را تنها بر اساس شرایط تاریخی و جغرافیایی می‌توان تعیین کرد و آن را قابل تعمیم به شرایط دیگر نمی‌داند. او در همین راستا در جامعه آمریکا سه نوع خرده‌فرهنگ سیاسی را قابل تشخیص می‌داند: خرده‌فرهنگ سیاسی اخلاق‌گرا، خرده‌فرهنگ سیاسی فردگرا و خرده‌فرهنگ سیاسی سنتی (الزار، ۱۹۸۴). آلموند و پاول در تحقیقی دیگر بر اساس دو مقوله سیاست‌گذاری و مشروعیت حاکمیت، دو نوع فرهنگ سیاسی وفاق‌گرا^۳ و منازعه‌گرا^۴ را از هم متمایز کرده‌اند که اولی

1. Ailsa Henderson
2. Elzar
3. Consensual Political Culture
4. Conflitual Political Culture

اشاره به توافق نسبی در مورد شیوه‌های مناسب تصمیم‌گیری دارد و دومی، گسیختگی و نبود انسجام بین شهروندان و حاکمیت را نشان می‌دهد (آلموند و پاول، ۱۹۹۲: ۲۰). بنابراین، فرهنگ سیاسی می‌تواند نسبت به شرایط جغرافیایی و سلسله‌مراتب اجتماعی متغیر باشد. به هر حال، فرهنگ سیاسی از زوایای مختلفی مورد توجه قرار گرفته است.

هرچند طبقه‌بندی‌های متفاوتی از مطالعات حوزه فرهنگ سیاسی قابل ارائه است، ولی آنها را می‌شود در دو دسته مطالعات بر اساس سنت وبری و سنت مارکسی دسته‌بندی کرد. در سنت وبری، برای حوزه فرهنگ، استقلال نسبی قائل هستند و معتقدند که فرهنگ نقش اثرگذاری بر رفتارهای سیاسی و اقتصادی دارند. اما سنت مارکسی، اقتصاد و ظهور سرمایه‌داری را عامل موثر بر تغییرات فرهنگی و نظام ارزشی جامعه می‌داند (اینگلهارت، ۲۰۰۰: ۸۰). به عبارت دیگر، در سنت وبری، نوعی علیت فرهنگی و در سنت مارکسی نوعی علیت اقتصادی وجود دارد. از مهم‌ترین نظریه‌پردازان سنت وبری، می‌توان به فوکویاما، هانتینگتون، پوتنام و بسیاری از نظریه‌پردازان قدیمی‌تر این حوزه مانند لوسین پای، آلموند و وربا اشاره کرد. هانتینگتون در نقد توسعه‌گرایی کلاسیک معتقد است در جریان فرآیند توسعه سیاسی نباید آن را متوقف بر توسعه اقتصادی دانست؛ آن‌گونه که در اندیشه امریکایی، چنین تصور می‌شود که یاری اقتصادی، رشد اقتصادی را به پیش می‌برد و رشد اقتصادی، استواری سیاسی را تقویت می‌کند. این جزم‌انگاری در قوانین مربوط به کمک‌های خارجی و از آن مهم‌تر، در اندیشه کارگزاران دولتی و غیردولتی برنامه‌های کمک‌رسانی آمریکا ریشه دوانده است (هانتینگتون، ۱۳۷۵: ۱۳).

او در بررسی علل توسعه دموکراسی در بین فرهنگ‌ها و تمدن‌های مختلف به این نتیجه می‌رسد که عامل فرهنگی وزن زیادی در گسترش دموکراسی دارد. او در این زمینه فرهنگ غرب را بسیار مساعد ارزیابی می‌کند و عامل ناکامی دموکراسی در جوامع مسلمان را فرهنگ می‌داند. هانتینگتون منبع این ناکامی را حداقل در بخشی از طبیعت نامساعد اجتماع و فرهنگ اسلامی نسبت به مفاهیم لیبرال غرب می‌داند (هانتینگتون، ۱۹۹۶: ۱۱۴). در واقع، از نظر هانتینگتون، زمان حال، عصاره و فشرده گذشته است و هیچ جامعه‌ای از گذشته خویش خلاصی ندارد. پس هر نوع الگوی توسعه باید با توجه به گذشته فرهنگی - تاریخی هر ملت و

چشم‌انداز آن ترسیم شود (بشیریه، ۱۳۷۴: ۲۹۴). با این بیان، دیگر سنت، عنصر متعارض با تجدد و مدرنیته نیست، بلکه زمینه‌ساز تحقق تجدد است و تحقق جامعه مدرن با عبور صحیح از مسیر سنت‌ها امکان‌پذیر می‌شود. بر این اساس، تصور اینکه جامعه مدرن غرب از خلأ پیدا شده، غیرواقع‌بینانه و اتویپایی است و توجهی به گذشته ندارد.

آلموند و وربا کارآمدترین تعریف را از فرهنگ سیاسی به دست داده‌اند. این دو محقق، با مقایسه الگوهای فرهنگ سیاسی موجود در پنج کشور به این نتیجه رسیدند که پیش‌نیاز نظام دمکراتیک و آزادی‌خواه در این کشورها نوعی فرهنگ سیاسی است که مشوق مشارکت سیاسی باشد. آنها فرهنگ سیاسی را الگوهای سمت‌گیری نسبت به موضوعات سیاسی مانند احزاب، دادگاه‌ها، قانون اساسی و دولت تعریف کرده‌اند. سمت‌گیری عبارت است از داشتن استعداد و آمادگی برای اقدام سیاسی که عواملی نظیر سنت، یادگارهای تاریخی، انگیزه‌ها، هنجارها، احساسات و عواطف و نمادها این اقدامات را تعیین می‌کنند (آلموند و وربا، ۱۹۶۳: ۴۳). آنها در مطالعات تجربی خود بر اساس سه نوع جهت‌گیری شناختی، احساسی و ارزیابانه به مقایسه جوامع مختلف بر اساس تیپولوژی فرهنگ سیاسی آنها می‌پردازند. جهت‌گیری شناختی یعنی شناخت و اعتقاد به نظام سیاسی، سمت‌ها و متصدیان آن؛ جهت‌گیری احساسی یعنی احساسات مردم به اشخاص نظام سیاسی و نقش‌ها؛ و جهت‌گیری ارزیابانه به قضاوت در ارتباط با موضوعات و مسائل سیاسی می‌پردازد (آلموند و وربا، ۱۹۶۳: ۱۵).

آلموند بعدها ایستارها و نگرش‌های مردم را نسبت به نظام، فرایندهای سیاسی و امر سیاست‌گذاری بیش از پیش تشریح کرد. او نظام را مجموعه‌ای از رهبران سیاسی، نهادها و سازمان‌های قوام‌بخش می‌داند. فرایند را درگیر شدن شهروندان در عرصه سیاسی مانند تقاضا، اطلاعات از قوانین، حمایت‌ها و تضادها می‌داند و سیاست‌گذاری را فرایندهای تصمیم‌گیری و برنامه‌ریزی دولت معرفی می‌کند (آلموند و پاول، ۱۳۷۵: ۲۷۰). آلموند و وربا به سه نوع فرهنگ سیاسی اعتقاد دارند که البته مبنای اصلی این تقسیم‌بندی، سطح و نوع مشارکت سیاسی است؛ که عبارتند از:

فرهنگ سیاسی محدود^۱: که پایین ترین سطح فرهنگ سیاسی است و در جوامعی که هیچ گونه خود آگاهی درباره دولت در آن پیدا نشده به وجود می آید. در این جوامع، افراد خود را به عنوان عضوی از جامعه تصور نمی کنند و اساساً نقشی در تصمیم گیری ها ندارند و هیچ گونه مشارکت سیاسی وجود ندارد. این فرهنگ با نظامهای سیاسی ابتدایی و بسته سازگار است (نقیب زاده، ۱۳۸۰: ۷۶). در اینگونه جوامع، نقش های سیاسی به صورت تخصصی شده و منفک شده وجود ندارد. فرهنگ سیاسی برخی جوامع قبیله ای آفریقایی در این مقوله جای می گیرد (آلموند و وربا، ۱۹۶۶: ۱۷). به طور کلی، مردم نسبت به نظم سیاسی و تصمیمات آن، بی تفاوت بوده و فاقد مشارکت فعالانه و حتی مشارکت منفعلانه هستند.

فرهنگ سیاسی تبعی^۲: در این نوع فرهنگ سیاسی، افراد از وجود نظام سیاسی، آگاهی و از نقش های گوناگون حکومت اطلاع دارند. افراد از نتایج تصمیم های حکومت مطلع هستند، ولی در فرایندهای سیاست گذاری هیچ گونه نقش تعیین کننده ای ندارند. آنها به دلیل ترس یا احترام، تابع محض قدرت سیاسی هستند. این فرهنگ با نظام های سنتی که در آن سطحی از انفکاک ساختاری و تقسیم مشاغل وجود دارد اما مشارکت سیاسی وجود ندارد، همخوانی دارد. این نوع فرهنگ سیاسی، خاص نظام های سنتی پدرسالانه، الگارشیک، سلطنتی و دیوانسالاری است. نوع فرهنگ حاکم در این نظام ها اطاعتی و انقیادی است (سردارآبادی، ۱۳۸۰: ۱۵۹).

فرهنگ سیاسی مشارکتی^۳: در این نوع فرهنگ، سطح آگاهی از نظام سیاسی بسیار بالاست و در واقع، این فرهنگ ویژه جوامع توسعه یافته است. مردم به طور نسبی در حوزه های مختلف دخالت می کنند و به رفتارهای سیاسی نخبگان حساس هستند. در این شکل از فرهنگ سیاسی، مردم خود را متعلق به نظام سیاسی می دانند و معتقدند که می توانند در بهبود تصمیم های سیاسی مؤثر باشند (قوام، ۱۳۸۰: ۷۳). در این فرهنگ، هم آگاهی و هم مشارکت وجود دارد و

-
1. Parochial
 2. Subject
 3. Participant

با نظام‌های دموکراتیک غربی که در آن تقسیم کار بالا و نهادهای پایدار وجود دارد، همسویی دارد.

چون هیچ‌کدام از این سه نوع فرهنگ سیاسی در عالم واقع به‌طور خالص وجود ندارد، آلموند و پاول به ترکیبی از این سه نوع فرهنگ اشاره کرده‌اند. این فرهنگ‌های سیاسی مختلط عبارتند از فرهنگ سیاسی تبعی- مشارکتی، محدود- مشارکتی، و محدود- تبعی. آنان در تحلیل خود از فرهنگ سیاسی پنج کشور دموکراتیک به این نتیجه می‌رسند که فرهنگ مدنی، مناسب‌ترین فرهنگ سیاسی برای توصیف جوامع دموکراتیک است (آلموند و وربا، ۱۹۶۳). هرچند بررسی ادبیات مربوط به گونه‌شناسی فرهنگ سیاسی نشان می‌دهد که گونه‌شناسی آلموند از عمومیت بیشتری برخوردار است، اما نمی‌توان گفت جامعیت آن به حدی است که بتوان آن را برای مطالعه انواع فرهنگ‌ها یا خرده‌فرهنگ‌های سیاسی، بدون تغییر در جوامع و گروه‌های مختلف به‌کار گرفت. نظریه آلموند و وربا بر این پیش‌فرض استوار است که فرهنگ سیاسی عاملی است که بر سرنوشت و تغییرات کشور موثر است. به عبارت دیگر، قائل به نوعی علیت فرهنگی است.

از منظری دیگر، سنت مارکسی نسبت به علیت فرهنگی مشکوک است. برای نمونه، جان اریکلان و سوانته ارسون^۱ فرضیه‌های متعددی را به وسیله داده‌های کمی درباره اثرات فرهنگی آزموده و نتوانستند روابط معناداری را پیدا کنند. آنها معتقدند که در ارتباط با تأثیر عوامل فرهنگی بر بروندهای کلان، هیچ یافته مشخصی وجود ندارد که به وسیله شواهد تجربی قوی تأیید شده باشد (ونهانن، ۲۰۰۳: ۲۶۲-۲۶۰). از این نظر، سنت مارکسی قائل به نوعی تبعی‌بودن فرهنگ سیاسی نسبت به زیرساخت‌های اقتصادی و سیاسی جامعه است (قوام، ۱۳۷۵: ۵ و پناهی، ۱۳۸۹: ۱۰۶). البته این رویکرد از سوی نظریه‌پردازان مکتب انتقادی مورد انتقاد گرفته است و آن را محکوم به جبرگرایی اقتصادی کرده‌اند (بشیریه، ۱۳۸۶: ۱۴۰-۱۳۵). یکی از مهم‌ترین نظریه‌پردازان این رویکرد، رونالد اینگلهارت است. او معتقد است در اثر توسعه اقتصادی، نظام ارزشی جوامع پیشرفته تغییر کرده و از ارزش‌های مادی به سوی ارزش‌های غیرمادی پیش رفته است. او بر اساس دو فرضیه کمیابی و اجتماعی‌شدن، این

1. S. Ersson

فرضیه را مطرح می‌کند که انسان همیشه تحت تأثیر محیط اجتماعی - اقتصادی خود است و در محیط چیزی را جستجو می‌کند که عرضه آن کمتر است (انگلهارت ۱۳۷۳: ۷۵)؛ به این معنا که با رشد و توسعه اقتصادی دیگر رفاه اقتصادی مورد توجه شهروندان نیست، بلکه نوعی ابراز وجود و تأثیرگذار بودن برای فرد اهمیت پیدا می‌کند.

موضوع بنیانی و کانونی اینگلهارت در رابطه با فرهنگ سیاسی، بحث از اثرات توسعه اقتصادی بر رشد ارزش‌های ابراز وجود یا ارزش‌های رهاکننده است. اینگلهارت ارزش‌های ابراز وجود یا رهاکننده را به‌عنوان گونه‌هایی از فرهنگ سیاسی که مستعد دموکراسی است، در نظر می‌گیرد. به نظر او، اصلی‌ترین عامل گذار به دموکراسی در کشورهای غیردموکراتیک و تحکیم آن در کشورهای دموکراتیک، رشد ارزش‌های ابراز وجود است (اینگلهارت و ولزل، ۲۰۰۵: ۱۲۶). نظریه انگلهارت و دیگر افراد این نحله بر این فرض مبتنا یافته که فرهنگ سیاسی تابعی از توسعه اقتصادی است. با رشد و توسعه جوامع، فرهنگ سیاسی نیز تغییر کرده و با سطح توسعه تناسب پیدا می‌کند.

از مجموع نظریاتی که به آنها اشاره شد، می‌توان چنین نتیجه گرفت که اول، بین فرهنگ سیاسی و توسعه، ارتباطی دوسویه وجود دارد که سنت و بری و مارکسی هر کدام به ترتیب به نقش علی و تبعی فرهنگ در فرایند توسعه اشاره داشته‌اند. دوم، فرهنگ سیاسی، پیوستاری علی است که از ارزش‌ها شروع شده و سپس خود را به نگرش‌ها و نهایتاً رفتار سیاسی افراد تحمیل می‌کند؛ به این معنا که رفتار افراد تابعی از نگرش‌ها و ارزش‌های آنهاست. سوم، فرهنگ سیاسی یکپارچه نیست و مبتنی بر شرایط اجتماعی و اقتصادی مترتب بر جغرافیای سیاسی تغییرپذیر است. چهارم، فرهنگ سیاسی با وجود پایداری نسبی، در طول زمان تغییرپذیر است. پنجم، فرهنگ سیاسی مفهومی خشتی است؛ یعنی برای توصیف فرهنگ سیاسی هر جامعه‌ای نیازمند صفت‌های پسوندی هستیم؛ مانند فرهنگ سیاسی دموکراتیک، فرهنگ سیاسی مشارکتی، فرهنگ سیاسی همگن و ... در واقع، فرهنگ سیاسی، جنبه مثبت یا منفی جامعه محسوب نمی‌شود؛ مگر اینکه چارچوب تحلیل و ویژگی‌های آن برشمرده شود. هرچند ارائه تعریفی واحد از فرهنگ سیاسی کار بس دشواری است، اما به‌طور خلاصه می‌توان گفت که الگوهای جهت‌گیری نسبت به موضوعات سیاسی نظیر احزاب، دادگاه‌ها، قانون اساسی و

دولت است. جهت‌گیری به معنی داشتن استعداد و آمادگی برای اقدام سیاسی است که عواملی نظیر سنت، خاطرات تاریخی، انگیزه‌ها، هنجارها، احساسات، عواطف و نمادها این اقدامات را تعیین می‌کنند.

ب. فرهنگ سیاسی ایران؛ از مشروطه تا جمهوری اسلامی

تاریخ معاصر ایران به سه دوره مشروطه، دوران حکومت پهلوی و دوران انقلاب اسلامی تقسیم شده است. دوره مشروطه یکی از دوره‌های بسیار مهم در تاریخ ایران محسوب می‌شود. بشیریه فرهنگ سیاسی را به دو دسته فرهنگ سیاسی پاتریمونیالیستی و فرهنگ سیاسی دموکراتیک تقسیم‌بندی کرده است. فرهنگ سیاسی تابعیت/آمریت بیان‌گر فرهنگ سیاسی پاتریمونیالیستی و فرهنگ سیاسی مشارکتی بیان‌گر فرهنگ سیاسی دموکراتیک است. از جمله ویژگی‌های فرهنگ سیاسی تابعیت/آمریت عبارتند از ساخت عمودی قدرت، ارادت‌سالاری، بدبینی، خشونت، بی‌اعتمادی و نبود تساهل و ویژگی‌های فرهنگ سیاسی دموکراتیک عبارتند از ساخت افقی قدرت، افسون‌زدایی از قدرت، اعتماد سیاسی و شایسته‌سالاری (بشیریه، ۱۳۷۵). انقلاب مشروطه تلاش برای پایان‌دادن به پاتریمونیالیسم سنتی بود (رزاقی، ۱۳۷۵: ۲۰۶) هرچند باور بر این است که به‌دلیل شرایط اجتماعی-اقتصادی و بسترهای تاریخی آن زمان، ساخت قدرت نه تنها دچار تحولات اساسی و بنیادی نشد، بلکه ایران وارد دوره نئوپاتریمونیالیسم شد؛ دوره‌ای که فرهنگ استبدادی با دولت مطلقه مدرن خود را بازتولید می‌کند و تا انقلاب ۵۷ به حیات خود ادامه می‌دهد (رزاقی، ۱۳۷۵: ۲۰۶).

در واقع، این انقلاب مشروطه بود که شرایط لازم را برای پیدایش ساخت دولت مطلقه مدرن فراهم کرد. وظیفه چنین ساختی، ایجاد نظام بوروکراتیک مدرن، اصلاحات نظامی و مالی، تامین منابع درآمد برای حکومت و گردآوری منابع پراکنده قدرت و کوشش به منظور نیل به توسعه به سبک غرب بود و انجام چنین وظایفی با برخی آرمان‌های اصلی انقلاب مشروطه در زمینه توسعه سیاسی مغایرت داشت. مشروطیت از یک سو در پی وضع حدود و قیود قانونی بر شیوه اعمال قدرت بود، ولی از سوی دیگر به ایجاد ساختار سیاسی دولت ملی مدرن و متمرکز از طریق افزایش کمیت قدرت ملی نظر داشت.

حکومت رضاشاه با متمرکز کردن منابع و ابزارهای قدرت، ایجاد وحدت ملی، تأسیس ارتش مدرن، تضعیف مراکز قدرت پراکنده، اسکان اجباری و خلع سلاح عشایر، ایجاد دستگاه بوروکراسی جدید، اصلاحات مالی و تمرکز منابع اداری مبانی دولت مطلقه مدرن را به وجود آورد. مشکل اصلی حکومت رضاشاه این بود که از یک سو ایجاد ساخت دولت مطلقه لازمه دگرگونی اجتماعی و اقتصادی بود، ولی از سوی دیگر چنین ساخت قدرتی با مقتضیات توسعه سیاسی تعارض داشت. بشیریه معتقد است در دوران رضاشاه تمرکز منابع قدرت چون ارتش و بوروکراسی در دست حکومت هیچ‌گونه مجالی برای رقابت و مشارکت سیاسی باقی نمی‌گذاشت. با توجه به انحصار منابع قدرت در دست حکومت، طبقات و گروه‌های قدرت قدیم و جدید امکان و توان سازماندهی به علائق خود را نداشتند. ایدئولوژی و نگرش سیاسی طبقه حاکم بر روند توسعه سیاسی موثر است. در ایران، فرهنگ و نگرش سیاسی گروه‌های حاکمه به دلایل عمیق تاریخی، اجتماعی و روانشناختی نگرش پاتریمونالیستی بوده که در آن، ساخت قدرت به‌عنوان رابطه عمودی و آمرانه از بالا به پایین میان حکام و مردم تصور می‌شده است.

منابع این نوع نگرش متنوع هستند و این ایدئولوژی با ساختار خانواده یا سنن مذهبی گذشته این سرزمین و ساختار اجتماعی و شیوه استبداد شرقی در پیوند است. در این نوع نگرش پاتریمونالیستی، همواره تصور از مخالف سیاسی به‌مثابه دشمن بوده و سیاست به فن خارج کردن رقبا از میدان بیشتر نزدیک است تا به معنای همکاری و سازش. ریشه این‌گونه برداشت هم در فرهنگ سیاسی و هم در مقتضیات تاریخ ایران نهفته است. فرهنگ سیاسی ایران، فرهنگ تابعیت و آمریت بوده و فرهنگ تابعیت و ساخت و رابطه قدرت عمودی پشتوانه یکدیگر بوده‌اند و در طی قرن بیستم تمرکز منابع قدرت در دست حکومت مطلقه مدرن و نوساز نیاز به تداوم فرهنگ تابعیت داشته است. در فرهنگ سیاسی تابعیت، حاکم فردی نیمه‌مقدس تصور می‌شود. مردم انتظار دارند حکومت همه کارها را انجام دهد. فضای چاپلوسی تقویت می‌شود؛ ترس از اعمال مختلف حکومت با توجه به اینکه حکومت مدعی مالکیت جان و مال مردم است، وجود دارد؛ اعتراض یا در قالب گوشه‌نشینی یا در قالب اعتراضات موقتی صورت می‌گیرد؛ رفتار افراد ترکیبی است از فرصت‌طلبی، انفعال و

کناره‌گیری، اعتراض سرپوشیده؛ و ترس از چنین فرهنگی توانایی افراد را در همکاری و اعتماد به یکدیگر تضعیف می‌کند (بشیریه، ۱۳۸۰).

یکی از پژوهش‌های مهمی که تلاش کرده فرهنگ سیاسی دوره مشروطه را مورد بررسی قرار دهد، به این نتیجه رسیده است که فرهنگ سیاسی دوره مشروطه تداوم فرهنگ استبدادی شاهان و خلفای اسلامی است. از منظر این پژوهش، از عوامل ناپایداری احزاب در این دوره، فرهنگ سیاسی آمریت است که با روح تحزب در تضاد است (عالم، ۱۳۸۱). اثر مهم دیگر در مورد فرهنگ سیاسی این دوره «فرهنگ سیاسی مردم ایران در آینه امثال و حکم» است که نویسنده آن بر این باور است که فرهنگ سیاسی ایران در اندیشه‌ها، گرایش‌ها، الفاظ و فعالیت‌های امروزی بازتاب دارد. در طی قرون و اعصار، این فرهنگ در ادبیات رسمی و غیررسمی نمود پیدا کرده و در حافظه تاریخی ملت ماندگار است. از این‌رو، فرهنگ عامه ایران با امثال و حکم بی‌شمار، از مهم‌ترین سرچشمه‌های فرهنگ سیاسی به شمار می‌رود. در آینه امثال و حکم می‌توان زوایای آشکار و پنهان فرهنگ سیاسی ایران را به روشنی بازشناخت (عباسیان، ۱۳۸۷: ۱۸).

پژوهش فوق برای مؤلفه‌های فرهنگ سیاسی ایران، بیش از ده هزار ضرب‌المثل و حکمت فارسی را مورد بررسی قرار داده است. از بین مثلهایی که دارای محتوای سیاسی بودند ۱۸۷۶ مورد جزو مؤلفه‌های تبعی و ۱۳۱۴ مورد در زمره مؤلفه‌های مشارکتی محسوب می‌شوند که به این ترتیب ۵۹ درصد امثال و حکم، جنبه تبعی داشته و مابقی جنبه مشارکتی دارند (عباسیان، ۱۳۸۷، ۲۴۸). عباسیان به این نتیجه رسیده است که فرهنگ سیاسی ایران ترکیبی است از این دو نوع فرهنگ سیاسی که کفه مؤلفه‌های تبعی به کفه مؤلفه‌های مشارکتی برتری دارد و علت آن را استمرار دیرپای نظام استبدادی در ایران می‌داند. در تحقیقی دیگر، نقش فرهنگ سیاسی بر ظهور و سقوط رضاشاه مورد بررسی قرار گرفته است. در این تحقیق اشاره شده است که فرهنگ سیاسی که رضاخان را بر سر کار آورد شامل فرهنگ آمریت، قهرمان‌پرستی، فقدان عقلانیت سیاسی، وفاداری به فرد به‌جای نهاد، اسطوره‌گرایی، تقدیرگرایی و ترجیح منافع فردی است. همچنین، ویژگی‌هایی چون فردگرایی منفی، احساس ناامنی، بی‌اعتمادی، بدبینی، روش

حذف و تخریب در اختلافات - که مانع از شکل‌گیری فضای مشارکتی در جامعه شد - شاکله حکومت پهلوی اول را تشکیل داده است (شمس‌الدینی‌نژاد، ۱۳۹۱).

مطالعات زیادی درباره فرهنگ سیاسی دوره پهلوی صورت گرفته که اغلب دو قشر عامه مردم و نخبگان را در کانون توجه خود قرار داده است. به‌طور کلی، مطالعات انجام‌شده این دوره در رابطه با استبداد و خودکامگی پادشاهان، فرهنگ سیاسی را مورد بررسی قرار داده‌اند. برخی فرهنگ سیاسی را عامل استبداد و برخی دیگر استبداد را موجد فرهنگ سیاسی معرفی کرده‌اند. در مجموع، می‌توان گفت که از نظر محققین، استبداد و فرهنگ سیاسی مقوم یکدیگر بوده‌اند. شیرین‌کام در بررسی و تحقیق خود به این نتیجه رسیده است که فرهنگ سیاسی پهلوی اول تدام تاریخی فرهنگ غیرمشارکتی، استبدادی، آمرانه، غیرمسئول و پدرسالاری در همه حوزه‌های نظام سیاسی و آموزش خانواده رواج داشت که خود منجر به شکل‌گیری رفتار تبعی و انفعالی شده بود. او معتقد است نظام استبدادی و خودکامه رضاشاه ویژگی‌هایی چون ناامنی، بی‌اعتمادی، ترس و تقدیرگرایی را در جامعه رواج داده است (شیرین‌کام، ۱۳۷۸).

یکی از مهم‌ترین کارهایی که در این زمینه انجام شده، اثر ماروین زونیس است. این تحقیق که در اواسط دهه ۱۳۴۰ انجام شده، به بازشناسی روانشناسی نخبگان سیاسی ایران پرداخته است. در این پژوهش با روش پیمایش ۳۰۷ نفر به عنوان نخبگان سیاسی مشخص شده‌اند. از این تعداد با ۱۶۷ نفر از طریق پرسش‌نامه طولانی و مفصل با ۲۵۰ سؤال مصاحبه به‌عمل آمده است. فرض بنیادین این تحقیق بر این است که فرهنگ سیاسی حاکم بر نخبگان سیاسی موجب فروپاشی نظام شاهنشاهی یا آنچه که او از آن به عنوان «شکست شاهانه» یاد می‌کند، شده است. او ویژگی‌هایی چون بی‌اعتمادی، احساس ناامنی، بدبینی، خودکم‌بینی و... را برای فرهنگ سیاسی نخبگان ایرانی دوره پهلوی برمی‌شمرد (زونیس، ۱۳۷۰). البته پژوهشگران دیگر بر اساس مطالعات تاریخی و با استفاده از داده‌های زونیس به این نتیجه رسیده‌اند که دو ساختار سیاسی عمده تأثیرگذار بر فرهنگ سیاسی پهلوی یعنی «استعمار» و «استبداد» از اهمیت بسیاری برخوردارند.

میراث استعمار ویژگی‌هایی چون خودکم‌بینی قومی و فرهنگی، بدبینی، کینه‌توزی، فرهنگ توطئه‌باوری، گسترش تمایل به سیاست در جامعه، جدایی حکومت از جامعه و تمسک به

خشونت بیشتر در برابر آن بود. همچنین، استبداد نیز به گسترش خودشیفتگی، فرهنگ تک‌گویی، رازگرایی، تملق و چاپلوسی، احساس ناامنی و بدبینی انجامید. در بررسی ویژگی‌های شاه به عنوان نماد حکومت پادشاهی پهلوی به مواردی چون خودبرتربینی شاهانه، استبدادگرایی، احساس بیگانگی و انزوا در جامعه، برتردانستن قدرت دولت‌های غربی، سوءظن به دیگران و میل به تجمل‌گرایی و سلب قدرت و مسئولیت از دیگران اشاره کرد (اسماعیلی، ۱۳۸۸: ۶۲). ازغندی در اثر خود با تأکید بر همین موضوع، نقش امیرعباس هویدا را به عنوان نماد فرهنگ سیاسی نخبگان و تأثیر آن بر سقوط محمدرضاشاه را مورد توجه قرار داده است (ازغندی، ۱۳۸۹).

دلاور در تحقیقی دیگر، بر اساس چارچوب نظری آلموند و وربا و داده‌های زونیس، فرهنگ سیاسی نخبگان دوره پهلوی را از نوع تبعی مشخص می‌کند. او تبعی‌بودن را با ویژگی‌هایی چون فرصت‌طلبی، انفعال، کناره‌گیری، اعتراض سرپوشیده، ترس و ناامنی و مخالفت با مشارکت و بسط نهادهای کارآمد سیاسی مشخص کرده است (دلاور، ۱۳۸۷: ۱۱۴). همچنین در پژوهشی متفاوت، از فرهنگ سیاسی نخبگان این دوره به عنوان مانعی بر سر راه کثرت‌گرایی سیاسی در جامعه ایران یاد شده است (ملکان، ۱۳۷۶). اثر دیگری به بررسی تأثیر ساختار سیاسی ایران دوره پهلوی بر فرهنگ سیاسی پرداخته و برای فرهنگ سیاسی چهار منشأ ساختار نظام سیاسی، تجربیات تاریخی، ایدئولوژی نخبگان سیاسی و دین را مورد توجه قرار داده است. اما فرض اصلی این تحقیق این است که ساختار استبدادی دوره پهلوی عامل مهم شکل‌گیری فرهنگ سیاسی محسوب می‌شود. این اثر با نگاه کارکردی به استبداد، دو کارویژه برای آن ترسیم می‌کند؛ یکی، روانشناسی سیاسی که ذهن و افکار افراد جامعه را تحت تأثیر خود قرار می‌دهد و دیگری، جامعه‌شناسی سیاسی که حوزه روابط اجتماعی را از خود متأثر می‌کند. بر این اساس، ویژگی‌هایی چون تملق‌گویی، تسلیم‌طلبی، اقتدارطلبی، فرصت‌طلبی، انزواطلبی، فقدان مسئولیت، خودسانسوری، خشونت سیاسی، ترس و سوءظن، بی‌اعتمادی و احساس ناامنی را به عنوان فرهنگ سیاسی ایرانیان مجسم می‌کند (میری، ۱۳۷۴).

هر اندازه که به دلیل کم‌بودن منابع پژوهشی روشمند، سخن‌گفتن از فرهنگ سیاسی در طول تاریخ سخت است، اما بعد از انقلاب در اثر گسترش علوم سیاسی و اجتماعی چه در بُعد

کمی و کیفی بسیاری از تحقیقات دانشگاهی فرهنگ سیاسی را در کانون توجه خود قرار داده‌اند. واقعیت این است که در بسیاری از این آثار که معمولاً با روش‌های پیمایش انجام شده است، اغلب از چارچوب نظری آلموند و وربا بهره گرفته‌اند که اشاره به آنها سیاهه بلند بالایی را می‌طلبد. برای پرهیز از انبساط و اطاله بحث سعی شده است آثار مهم این حوزه در رابطه با فرهنگ سیاسی مورد تحلیل قرار گیرد. یکی از مهم‌ترین آثار این دوره کتاب «نقش فرهنگ سیاسی در توسعه ایران» است. نویسنده این کتاب، دو جامعه ایران و کره جنوبی را از این نظر با هم مقایسه کرده است. در این کتاب، نگرش و رویکرد تاریخی نسبت به اداره سیاسی جامعه و نقش آن در گُندی توسعه نظام سیاسی کره و ایران مورد بررسی قرار گرفته است که توسعه سیاسی را در اینجا نویسنده به مفهوم گسترش مشارکت نهادینه و توأم با رقابت گرفته است (سیونگیو، ۱۳۸۱: ۱-۲).

او در ادامه به این موضوع اشاره می‌کند که «با توجه به اوضاع بین‌المللی و گسترش سرمایه‌داری در جهان، نظام استبدادی شرقی و اقتدارگرایی کهنه را در برابر ضرورت تحول قرار داد و سرانجام نیز تحول صورت گرفت، اما به‌جای نظام دموکراتیک به شیوه اروپا، نظام‌های «اقتدارگرایی نو» پیدا شدند که نظام‌های اقتدارگرا نو نیز نتیجه پیوند نهادها و اصول دموکراتیک با فرهنگ سنتی هستند. نظام‌های اقتدارگرایی نو دارای این ویژگی‌ها هستند: مشارکت هدایت‌شده و مستقل، سلطه قوه مجریه و دستگاه بروکراسی بر دولت، سلطه حزب غالب حکومتی، اتکا به نقش شخصیت و رهبری فردی و پیوند دین و دولت» (سیونگیو، ۱۳۸۱: ۱۲۵). در مجموع، سیونگیو به این نتیجه رسیده که به‌رغم از بین رفتن نظام سلطنت در ایران و به‌وجود آمدن نهادهای دموکراتیک، همچنان عناصر فرهنگ سیاسی سنتی در ایران وجود دارد.

سیونگیو معتقد است که فرهنگ سیاسی سنتی به‌رغم همه تغییراتی که در ایران صورت گرفته، همچنان پایدار است. او حتی از آن به‌عنوان «فرهنگ حکمرانی ایرانی» یاد می‌کند و بیان می‌دارد که جمهوری اسلامی نیز در تغییر این روند ناتوان است. به‌طور خلاصه، می‌توان گفت که او بین اقتدارگرایی سنتی و اقتدارگرایی دینی پیوند برقرار می‌کند و ویژگی‌های فرهنگ سیاسی ایرانیان را این‌گونه برمی‌شمرد: تمرکزگرایی و سلسله‌مراتب، نگرش اقتدارگرایانه،

گرایش‌های پدرسالارانه، فرصت‌طلبی، چاکرمنشی، ترس، بی‌اعتمادی و بدگمانی، اطاعت و تسلیم محض، بی‌تفاوتی سیاسی، ریاکاری، نگرش کاریزماتیک و فردپرستی (سیونگ‌یو، ۱۳۸۱).

تحقیق مهم دیگر در در این باره اثر «فرهنگ سیاسی ایران» است؛ کتابی که تکمیل‌کننده مقاله‌ای است به نام «مبانی عشیره‌ای فرهنگ سیاسی ایران» که در سال ۱۳۷۷ در مجله اطلاعات سیاسی - اقتصادی به چاپ رسیده است. نویسنده این کتاب در پی بررسی نقش، وزن و تأثیرگذاری فرهنگ سیاسی بر رشد، توسعه‌یافتگی و ظهور دموکراسی در ایران است (سریع‌القلم، ۱۳۸۶: ۸). او فرهنگ سیاسی عشیره‌ای را عامل اصلی شکل‌گیری محتوای رفتار نظام سیاسی - اجتماعی ایران در طول تاریخ (دوره قاجار، پهلوی اول و تا اندازه‌ای در دوره پهلوی دوم) برمی‌شمارد (سریع‌القلم، ۱۳۸۶: ۵۴). فرهنگ عشیره‌ای سه ویژگی اساسی دارد که همواره بر فرهنگ سیاسی ایرانیان تأثیرگذار بوده است: ۱. خویشاوندگرایی؛ ۲. روحیه جنگاوری و ستیزه‌جویی؛ و ۳. بقاء و بسط عشیره از طریق تهاجم و غارت (سریع‌القلم، ۱۳۸۶: ۵۷). سریع‌القلم به بررسی این سه ویژگی در سه دوره تاریخی اشاره کرده و به این نتیجه رسیده است که تداوم فرهنگ عشیره‌ای در نظام‌های سیاسی ایران باعث تأخیر تلقی‌های جمعی از منافع و اهداف ملی، رواج فرهنگ حذف و بی‌اعتمادی و ناتوانی در ایجاد ارتباطات استدلالی شده است (سریع‌القلم، ۱۳۸۶: ۱۳۹).

فرهنگ سیاسی مبتنی بر عشیره دارای ویژگی‌هایی چون بی‌اعتمادی، ابهام در بیان قاعده‌گریزی، رفتار غریزی، احساسات مفرط، تملق‌گویی، دروغ، ریاکاری، ترس، تقدیرگرایی، وحشت، احساس ناامنی، رفتار غیرعقلانی، فردگرایی منفی، واقعیت‌گریزی و روش حذف و تخریب در حل اختلاف‌ها است. در این تحقیق که به روش تاریخی و پیمایش انجام شده، فرهنگ سیاسی جامعه را با توزیع پرسش‌نامه در بین ۱۵۰۰ نفر از متخصصان و مجریان مورد بررسی قرار داده است. در این میان ۹۰۰ نفر به‌عنوان نمونه آماری مبنای تحلیل قرار گرفته‌اند. بر این اساس، سریع‌القلم معتقد است که توسعه اقتصادی بر توسعه سیاسی مقدم است: «اصلاح ساختار اقتصادی جامعه مقدم بر اصلاح ساختار سیاسی آن است. حداقل می‌توانیم بگوییم که این تجربه بشری است و چه در غرب و چه در شرق، سیر تکامل تحولات به این صورت بوده

است. بنابراین، اگر جامعه قصد حرکت در مسیر توسعه‌یافتگی داشته باشد، ابتدا باید در چارچوب اقتصادی حرکت کند و سپس در فضای اجتماعی و فرهنگی تحول ایجاد کند. توسعه سیاسی آخرین مرحله و در واقع محصول توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی است» (سریع‌القلم، ۱۳۸۶: ۵).

تحقیقات زیادی با روش پیمایش در سال‌های اخیر صورت گرفته است. بسیاری از این تحقیقات مبتنی بر چارچوب نظری آلموند بوده و اغلب فرهنگ سیاسی ایران را از نوع تبعی و در برخی موارد تبعی- مشارکتی معرفی کرده‌اند (کریمی و رضایی، ۱۳۸۵؛ سرشار، ۱۳۹۰؛ کریمی، ۱۳۸۴؛ ایمانی و باستان، ۱۳۸۰؛ قاسمی، ۱۳۸۰؛ حسینی هاشم‌زاده، ۱۳۷۹). آثار دیگری نیز وجود دارد که بدون مشخص کردن محدوده زمانی خاصی از تاریخ ایران، بسیاری از ویژگی‌های فرهنگ سیاسی ایران (که در تحقیقات بالا به آنها اشاره شد) را به سراسر گذشته و امروز ایران تسری داده‌اند (احمدوند، ۱۳۷۴؛ رزاقی، ۱۳۷۵؛ حقیقت، ۱۳۸۶؛ فولر، ۱۳۷۳؛ کاظمی، ۱۳۷۶؛ آل غفور، ۱۳۸۰؛ کشاورز، ۱۳۷۵). البته در کنار جریان اصلی و متعارف مطالعات فرهنگ سیاسی ایران، جریان فرعی نیز وجود دارد که از رویکرد دیگری به موضوع نگاه کرده‌اند. در این جریان می‌توان به آثاری چون نقش انقلاب اسلامی در حرکت به سوی فرهنگ سیاسی مشارکتی (شریف، ۱۳۸۱) تأثیر فرهنگ سیاسی شیعه بر انقلاب اسلامی (حسینی، ۱۳۸۸)، نقش فرهنگ سیاسی نخبگان مذهبی در قبال نظام سلطنتی (سراوانی، ۱۳۸۳) و ناسیونالیسم و تجدد به‌عنوان مولفه‌های فرهنگ سیاسی دوران بعد از انقلاب مشروطه (انتخابی، ۱۳۷۲) اشاره کرد.

یکی از مهم‌ترین آثاری که پس از انقلاب تولید شده «تحلیل فرهنگ سیاسی در ایران معاصر بر اساس رهیافت گفتمانی» از عباس مصلی‌نژاد است. این اثر با رویکردی پساساختارگرایانه و بر اساس روش گفتمانی، دوره‌های مختلف ایران معاصر را در محدوده سال‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۷۰ مورد مطالعه قرار داده است. این پژوهش یکی از اندک پژوهش‌هایی است که توانسته با روشی علمی و نظام‌مند، تغییرات فرهنگ سیاسی را به نمایش بگذارد. البته نباید از نظر دور داشت که این تعمق و بیان تغییرات، از رویکرد گفتمانی تحقیق ریشه گرفته است.

در جمع‌بندی منابع مختلفی که در ارتباط با فرهنگ سیاسی مورد بررسی قرار گرفتند، یافته‌های آنها نشان می‌دهد: ۱. مهم‌ترین تحقیقات این حوزه، فرهنگ سیاسی را در معنای فرهنگ و منش ملی به‌کار گرفته‌اند؛ ۲. فرهنگ سیاسی پیش‌شرط توسعه سیاسی محسوب می‌شود؛ ۳. نگاه به فرهنگ سیاسی ایرانیان تکاملی است؛ ۴. اغلب یافته‌های این تحقیقات ویژگی‌های منفی ایرانیان را کانون توجه خود قرار داده‌اند؛ ۵. مهم‌ترین مانع توسعه سیاسی را در فرهنگ سیاسی ایرانیان آن می‌دانند؛ ۶. فرهنگ سیاسی نخبگان و توده مردم یکسان بوده است؛ ۷. نوعی علیت دوری در رابطه فرهنگ سیاسی و ساختارهای سیاسی اجتماعی وجود دارد؛ ۸. اغلب چارچوب نظری آلموند و وربا را مورد استفاده قرار داده‌اند؛ ۹. هرچه از گذشته به زمان حال نزدیک می‌شویم، منابع مستشرقانه جای خود را به منابع پژوهشی آکادمیک می‌دهند؛ ۱۰. فرهنگ سیاسی ایران نسبتاً پایدار تلقی شده است. حداقل می‌توان گفت در سطح نظری، فرهنگ را تغییرپذیر می‌دانند، ولی یافته‌های تحقیق آنها نشان از تغییرات بسیار کم فرهنگ سیاسی ایرانیان دارد؛ ۱۱. مشکلات امروز جامعه ایران را ناشی از فرهنگ سیاسی ضعیف، ناکارآمد و محدودکننده می‌دانند.

تحقیقات صورت‌گرفته، فرهنگ سیاسی را به منش ملی ایرانیان تقلیل داده‌اند و به‌طور کلی، فرایندهای مختلف امر سیاسی با منش ملی یکی دانسته شده است. این امر زمانی اهمیت پیدا می‌کند که یافته‌های مختلف نشان از فرهنگ سیاسی پایدار چند صد ساله‌ای دارد؛ حال آنکه بر همگان روشن است که ایران در صد سال اخیر، چه در حوزه فرهنگ و چه در حوزه سیاست، دست‌خوش تغییر و تحولات بی‌شماری بوده است. فرهنگ سیاسی را فارغ از ابعاد و ویژگی‌های ذات‌گرایانه آن، با نوعی رابطه‌گرایی و در قیاس با مفهوم توسعه و دموکراسی مورد توجه قرار داده‌اند. لذا نوعی علیت دوری در تحقیقات وجود دارد. برای نمونه، از یک سو استبداد موجب شکل‌گیری فرهنگ سیاسی شده و از سوی دیگر، فرهنگ سیاسی موجب ساختارهای استبدادی است. این فرایند حتی در مورد اقشار مختلف جامعه نیز صادق است. پژوهش‌های مورد بررسی، فرهنگ سیاسی نخبگان و توده مردم را یکسان پنداشته و نوعی رابطه علت و معلولی دو سویه را بین ساختار سیاسی و فرهنگ اقشار برقرار کرده‌اند. واقعیت

این است که بسیاری از بررسی‌های تاریخی مبتنی بر گزارشات مستشرقانه‌ای است که کسانی در طول زندگی یا سفر خود به ایران نوشته‌اند.

هرچند از نظر محتوایی تنوع زیادی در پژوهش‌های انجام‌شده وجود دارد، اما پژوهش‌گران معمولاً ویژگی‌های منفی ایرانیان را در تحقیقات خود برجسته کرده‌اند؛ زیرا هم آنها را مانعی بر سر راه توسعه محسوب کرده‌اند و هم بسیاری از معضلات و مشکلات کنونی جامعه را به این فرهنگ سیاسی منفی نسبت داده‌اند.

نتیجه‌گیری

در این مقاله سعی شده با مروری بر مهم‌ترین آثاری که در حوزه فرهنگ سیاسی انجام شده، هم نگرش پژوهش‌های صد سال اخیر در باب فرهنگ سیاسی ایران ترسیم شود و هم اینکه برخی ملاحظات نظری و روش‌شناختی این آثار مورد بررسی قرار گیرد. از جنبه نظری، باید گفت که اغلب آثار تولیدشده در مورد فرهنگ صد ساله ایران مبتنی بر نگاه تکامل‌گرایانه غربی است که دموکراسی غربی را الگوی توسعه سیاسی قرار داده است. بررسی پژوهش‌های فوق نشان می‌دهد که اولاً، چارچوب نظری بسیاری از آنها مبتنی بر مدل آلموند و وربا است و ثانیاً، نتیجه گرفته شده که در ایران فرهنگ سیاسی، تبعی و یا حداکثر در برخی مقاطع تاریخی، از نوع تبعی- مشارکتی بوده است. هرچند خود نظریه آلموند و وربا قابل نقد است، می‌توان گفت که این نظریه زمینه‌مند نیست و با شرایط ایران سازگاری ندارد. بررسی ادبیات فرهنگ سیاسی با مراجعه به نظریه‌های الزار، روزنباوم، ریسینگر و... نشان می‌دهد که فرهنگ سیاسی می‌تواند از لحاظ جغرافیایی و قشربندی اجتماعی متفاوت باشد.

هرچند در این مقاله سعی شده است به مطالعات روش‌مند این حوزه مراجعه شود، ولی موضوع مشهود این است که اغلب محققان چون از پیش‌فرض پنهان مستشرقانه‌ای برخوردارند، به این معنا که فرهنگ سیاسی مبتنی بر تاریخ استبدادی ایران را مانع توسعه سیاسی می‌دانند، برای اثبات این موضوع با شیوه‌ای در باطن یکسان اما متنوع (تاریخی، تحلیل محتوا و پیمایشی) یافته‌هایی را به‌کار می‌گیرند که در تأیید پیش‌فرض آنها باشد. پژوهش‌های مختلفی که با روش تاریخی یا با روش تحلیل محتوا انجام شده‌اند، به‌طور مستقیم و

غیرمستقیم به نظرات کسانی مراجعه کرده که از ملل دیگر بوده و در مورد خلیقات ایرانیان دست به قلم برده‌اند. به‌طور کلی، می‌توان گفت که نوعی گفتمان مستشرقانه همچنان بر تحقیقات این حوزه سیطره دارد که در درک درونی محققان از فرهنگ سیاسی ایران، اختلال ایجاد می‌کند. در واقع، فرهنگ سیاسی ایرانی از برساخت‌گرایی و برچسب‌زنی نظری رنج می‌برد. واقعیت این است که اگر فرهنگ سیاسی مبتنی بر اصول و موازین مردم‌نگارانه و انسان‌شناسانه احصا نشده باشد، تصویری که از فرهنگ سیاسی ارائه می‌شود، ممکن است سوگیرانه و گمراه‌کننده باشد.

واقعیت حواث سیاسی و اجتماعی تاریخ ایران نشان می‌دهد که در شیوه بررسی و نحوه نگرش به فرهنگ سیاسی ایران باید تجدیدنظر کرد. برای عبور از این ضعف معرفت‌شناختی، پیشنهاد می‌شود رویکردها و نظریه‌های پسارفتارگرایانه به‌کار گرفته شود تا فهم عمیق‌تر و زمینه‌مندتری از فرهنگ سیاسی ایران فراهم شود.

منابع

- ازغندی، علیرضا و دلاور، ابوذر (۱۳۸۹) نقش فرهنگ سیاسی نخبگان حاکم در سقوط محمدرضا شاه: بررسی موردی نخست وزیری امیرعباس هویدا از بهمن ۱۳۴۳ تا مرداد ۱۳۵۶، *رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی*، شماره ۲۳.
- اسماعیلی، حمید رضا (۱۳۸۸) فرهنگ سیاسی هیأت حاکم در دوره پهلوی، *نشریه مطالعات تاریخی*، سال ششم، شماره ۲۶.
- ایمان، محمدتقی، داریوش باستان (۱۳۸۲) بررسی مؤلفه‌های فرهنگ سیاسی مردان و زنان بالای ۲۰ سال شهر شیراز، *فصلنامه‌نامه پژوهش*، شماره ۷.
- اینگلهارت، رونالد و ولز، کریستین (۱۳۸۹) *نوسازی، تغییر فرهنگی و دموکراسی*، ترجمه یعقوب احمدی، انتشارات کویر.
- اینگلهارت، رونالد (۱۳۸۱) فرهنگ و دموکراسی، ترجمه سیدعلی مرتضویان، *فصلنامه ارغنون*، شمار ۲۴.
- آل‌غفور، سید محمد تقی (۱۳۸۶) نقش فرهنگ در ساختار سیاسی ایران معاصر، *فصلنامه نقد و نظر*، شماره ۷ و ۸.
- بدیع، برتران (۱۳۷۶) *فرهنگ و سیاست*، ترجمه احمد نقیب‌زاده، نشر دادگستر.
- بشیری، حسین (۱۳۷۵) فرهنگ سیاسی گروه‌های حاکم دوره پهلوی، *مجله نقد و نظر*، شماره ۳ و ۴.
- بشیری، حسین (۱۳۷۷) از دیالکتیک تمدن‌ها تا دیالوگ تمدن‌ها، *فصل‌نامه گفت‌مان*، تهران، شماره ۳.
- بشیری، حسین (۱۳۸۰) *موانع توسعه سیاسی در ایران*، گام نو.
- پای، لوسین (۱۳۸۳) *فرهنگ سیاسی*، ترجمه محبوبه مهاجر در: *دایره‌المعارف دموکراسی*، انتشارات وزارت امور خارجه.
- چیلکوت، رونالد (۱۳۷۷) *نظریه‌های سیاست مقایسه‌ای*، ترجمه وحید بزرگی و علی رضا طیب، نشر مؤسسه خدمات فرهنگی رسا.
- حقیقت، صادق (۱۳۸۶) *آسیب‌شناسی فرهنگ سیاسی ایرانیان*، اعتماد، شماره ۸.
- زونیس، ماروین (۱۳۷۰) *شکست شاهانه*، ترجمه عباس منجر، طرح نو، چاپ دوم.
- سروانی، علی اکبر (۱۳۸۳) *بررسی مقایسه‌ای فرهنگ سیاسی نخبگان مذهبی در قبال نظام سلطنتی ایران سال‌های ۱۳۳۲ تا ۱۳۵۷*، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه تربیت مدرس.
- سریع‌القلم، محمود (۱۳۸۶) *فرهنگ سیاسی ایران*، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- سهراب رزاقی (۱۳۷۵) *مؤلفه‌های فرهنگ سیاسی ما*، *فصلنامه نقد و نظر*، سال دوم.
- سیونگ، یو دال (۱۳۸۱) *فرهنگ سیاسی و توسعه سیاسی مطالعه تطبیقی کره و ایران*، نشر خانه سبز.
- شریف، محمد رضا (۱۳۸۱) *انقلاب آرام: درآمدی بر تحول فرهنگ سیاسی در ایران معاصر*، نشر روزنه.
- شمس‌الدینی‌نژاد (۱۳۹۱) *بررسی نقش فرهنگ سیاسی در ظهور و سقوط پهلوی اول*، دانشگاه شهید بهشتی.

- شیرین کام چوری، فریدون (۱۳۷۸) تاثیر ساختار سیاسی حکومت رضاشاه در شکل‌گیری فرهنگ سیاسی مردم ایران، دانشگاه تربیت مدرس.
- عالم، عبدالرحمن (۱۳۷۶)، بنیادهای علم سیاست، نشر نی.
- عباسیان، علی اکبر (۱۳۸۷) فرهنگ سیاسی در امثال و حکم فارسی (مؤلفه‌های فرهنگ سیاسی ایران در آینه امثال و حکم فارسی)، نشر اختران.
- قوام، عبدالعلی (۱۳۸۰) سیاست‌های مقایسه‌ای تهران، انتشارات سمت.
- قیصری، نورالله (۱۳۷۴)، علل نفوذ‌پذیری فرهنگ سیاسی ایران از غرب (در دوران انقلاب مشروطیت تا انقلاب اسلامی)، پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه تربیت مدرس.
- قیصری، نورالله (۱۳۸۰) نخبگان و تحول فرهنگ سیاسی در ایران (از نهضت تحریم تنباکو ۱۲۷۰ تا تغییر سلطنت ۱۳۰۴ ه.ش)، رساله دکتری علوم سیاسی، دانشگاه تربیت مدرس.
- قیصری، نورالله (۱۳۸۱)؛ فرهنگ سیاسی: پژوهشی در ساختار و تحولات نظری یک مفهوم، مجله نامه مفید، شماره ۳۲.
- کاظمی، علی‌اصغر (۱۳۷۶) بحران نوگرایی و فرهنگ سیاسی در ایران معاصر، نشر قومس.
- کاظمی، علی‌اصغر (۱۳۷۷) بحران جامعه مدرن، زوال فرهنگ و اخلاق در فرایند نوگرایی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- کریمی، علی، احمد رضایی (۱۳۸۲) فرهنگ سیاسی مازندران، مجله مطالعات اجتماعی ایران، شماره ۲.
- کریمی، محمد (۱۳۸۴) بررسی جامعه‌شناختی فرهنگ سیاسی دانشجویان (مطالعه موردی: دانشگاه تهران)، دانشگاه تربیت مدرس.
- گل محمدی، احمد (۱۳۸۶) درآمدی بر تبیین فرهنگی سیاست (نگاهی به رهیافت فرهنگ سیاسی در علم سیاست)، فصلنامه پژوهشنامه علوم سیاسی، شماره ۶.
- مصطفی‌نژاد عباس (۱۳۸۷) تحلیل فرهنگ سیاسی در ایران معاصر بر اساس رهیافت گفتمانی، مجله مطالعات سیاسی، دوره ۱، شماره ۱.
- مصطفی‌نژاد عباس (۱۳۸۸) واکاوی فرهنگ سیاسی در ایران معاصر بر اساس تئوری انتقادی، مجله مطالعات سیاسی، دوره ۲، شماره ۵.
- مصطفی‌نژاد، عباس (۱۳۸۷) فرهنگ سیاسی ایران، نشر فرهنگ صبا.
- مقدم گوهری، هادی (۱۳۸۰) تعامل فرهنگ و حقوق، فصلنامه اندیشه حوزه، شماره ۲۹.
- ملکان، مجید (۱۳۷۶) فرهنگ سیاسی نخبگان حاکم و کثرت‌گرایی (پلورالیسم) سیاسی در ایران (۱۳۵۷-۱۳۳۲)، دانشگاه امام صادق (ع).
- میری، محمد (۱۳۷۴) تاثیر ساختار نظام سیاسی بر فرهنگ سیاسی مردم ایران با تاکید بر ۱۳۳۲ تا ۱۳۶۷، پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه تربیت مدرس.
- نقیب‌زاده، احمد (۱۳۸۰) درآمدی بر جامعه‌شناسی سیاسی تهران، انتشارات سمت.
- وربا، سیدنی (۱۳۷۵)، مقایسه میان فرهنگ سیاسی، ترجمه مجید محمدی، مرکز پژوهش‌های بنیادی.
- حسینی هاشم زاده، داود (۱۳۷۹) بررسی فرهنگ سیاسی دانشجویان کارشناسی ارشد دانشگاه تهران، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه تهران.

هانتینگتون، ساموئل (۱۳۷۵) سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی، ترجمه محسن ثلاثی، نشر علم.

Almond and S.Verba (1963) **The Civic Culture: Political Attitudes and Democracy in Five Nations**, Princeton University Press.

Almond and Sidney Verba (1966) **The Civic Culture**, Princeton University Press.

Almond, Gabriel and Bingham Powell (1975) **Comparative politics**, Boston: Brown and Company.

Dittmer, Owell (1997) "Political Culture and Political Symbolism: Toward A Theoretical Synthesis", **World Politics**, Vol 129.

Elazar, D. (1984) **American Federalism: A view from the states**, New York: Harper and Row.

Huntington, Samuel P. (1996) **The Clash of Civilizations and the Remaking of the World Order**, New York: Simon & Schuster.

Inglehart, Ronald and Christian Welzel (2005) **Modernization, Social Change and Democracy**, Cambridge University Press.

Vanhanen, Tatu (2003) **Democratization: A Comparative Analysis of 170 Countries**, Routledge.

Welch, Stephen (2013) **The Theory of Political Culture**, Oxford University Press.